شهید غلامعلی خدادادی

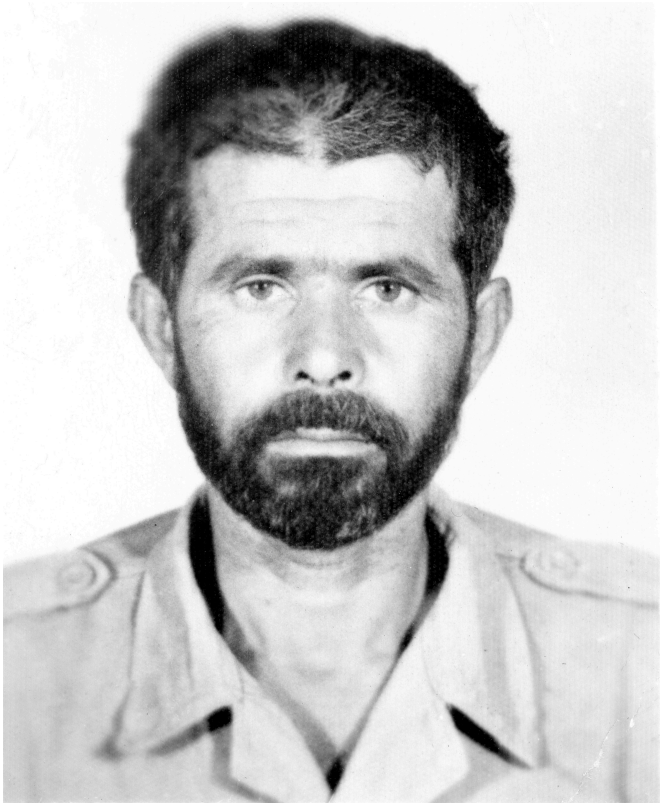

از تبار یاسین علی

سامانه جامع سرداران و دو هزار شهید استان بوشهر

نام پدر	محمد
تاریخ تولد	۱۳۲۷/۰۱/۰۲
محل تولد	بوشهر – دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۳/۱۱/۲۴
محل شهادت	اروندرود
مسئولیت	فرمانده دسته
نوع عضویت	پاسدار
شغل	پاسدار
تحصیلات	پنجم ابتدایی
مدفن	برازجان

زندگینامه

زندیگنامه شهید

بسم رب الشهدا

با درود و سلام به انبیا از حضرت آدم تا حضرت خاتم حضرت محمد (ص) وبا درود و سلام به ائمه از حضرت علی (ع) تا مهدی امام زمان (عج) گسترش دهنده عدل وداد وبا درود و سلام به امام امت رهبر مسلیمن و مستضعفان جهان با درود سلام فراوان به شهدا شهدایی که هستی خود را بخاطر برقراری جمهوری اسلامی فدا نمودند افرادی که برای اجرای عدالت ونابودی ظلم وستم وظالمین جان خودرا در این راه یعنی راه خدا را انبیا راه امامان وراه امام حسین (ع) جان به جان آفرین تسلیم نمودند با درود وسلام فراوان به خانواده شهدا خانواده هایی که چنین فرزندانی را تربیت وتحویل جامعه دادند فرزندانی که اسلام را نه تنها در ایران بلکه در سرتاسر جهان زنده نمودند وندای حق وحقیقت به گوش همه مردم جهان رساندند ودلیر مردانی که همانند کوه بلکه مقاومتر تر از کوه در برابر دشمنان اسلام وقرآن ایستاده اند چنان مقاومت وایستادگی کردند که جهان تاکنون آنرا از ابتدای خلقت ندیده وابر جنایتکاران چنین نمی اندشیدند که مردانی در مقابل آنان بایستادند وآنان را از پای در اوردند درود بی کران بر شما ای شهدای عزیز که با نثار خون خود پوزه استکبار را بخاک مالیدند وسلام وصد سلام برروح شما شهدا که استقامت را به تمام انسانها در عمل نشان دادید.یکی از این شهدا عزیز غلامعلی خدادادی فرزند محمد است .او در سال ۱۳۲۷ در روستای تل اشکی از توابع دشتی در خانواده ای متدین ومستضعف دیده بجهان گشود ودر سن ۷ سالگی راهی مدرسه شد ولی بعلت فقر وبیچارگی مدرسه را رها وبه کشاورزی ودامپروری به کمک پدر خود شتافت در سال ۱۳۴۶ ازدواج نمود ولی بعلت درگیری با عده ای از طرفداران خوانین تل اشکی در سال ۱۳۵۰ ناچار به هجرت از آن روستا به شهر برازجان گردید وبرای امرا معاش به کار در شرکت انرژی اتمی پرداخت .ودر سال ۱۳۵۵ پدر خودرا از دست داد با آغاز راهپیمایی وتظاهرات علیه رژیم پهلوی فعالانه در این برنامه ها شرکت می نمود.تا اینکه انقلاب اسلامی پیروز شد ولی جهت امرار معاش در مکانیکی در دکانی که مال خودش بود بکار پرداخت شهید غلامعلی خدادادی با تشکیل اولین پایگاه مقاومت بسیج در محله شهید دستغیب برارجان یک از اعضای فعال آن پایگاه گردیدوفعالانه و شبانه روز به انجام ماموریتها محوله پرداخت با شروع جنگ تحمیلی دکان مکانیکی خود را فروخت وراهی جبهه شد ودر حصر آبادان واحدخمپاره به فعالیت خود ادامه داد پس از اتمام ماموریت بخانه برگشت ومجددا عازم جبهه گیلانغرب شد ودر آنجا در عملیات که در کوههای گیلانغرب انجام شد زخمی شد ومدتی در بیمارستان همدان در اسلام آباد بستری وپس از بهبودی دوباره به خط مقدم رفت ودر کنار برادران رزمنده رزمید تا اینکه ماموریتش تمام وبار دیگر با برادران به خانه مراجعت کرد.مجددا عازم جبهه عین خوش دهلران بعلت نیاز لشکر به مکانیک در آن واحد فعالیت خود را ادامه داد پس از چند ماه خدمت در سال به عضویت رسمی سپاه پاسداران در آمد از موقع به عضویت در آمدن در سپاه مدتی در قسمت مکانیکی واخیرا در یکی از قسمتهای مهندسی لشکر فعالیت می نمود ومدتی فرمانده پایگاه مقاومت مالک اشتر بود.تا اینکه در تاریخ ۲۴/۱۱/۶۳ ساعت ۹ صبح در جبهه اروندرود در طرح کمیل بر اثر اصابت ترکش خمپاره زخمی وپس از چند لحظه به لقا پیوست .

روحش شاد ویادش گرامی باد.

وصیت نامه

بسم رب الشهدا

ولا تحسبن الذین قتلو سبیل ا امواتا بل احیا عند ربهم یرزقون .

گمان مبرید کسانیکه در راه خدا کشته شده اند مرده اند بلکه زنده اندونزد پروردگارشان روزی می برند. با دورد وسلام فراوان به رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران امام روح ا وبا سلام به تمامی شهیدان وبا درود فراوان به امت حزب ا وشهید پرور وهمیشه در صحنه اینجانب علی خدادادی فرزند محمد ساکن محله شهید دستغیب که در تاریخ ۱۰/۸/۶۱ اعزام به جبهه حق علیه باطل گردیده ام برای پیروزی اسلام ونابودی کفار سرکردگی آمریکای جهانخوار وفتح کربلا وبرای آزادی قدس عزیز وهمچنین برای حفظ آبروی این جمهوری اسلامی ومسلمین ودفاع از ناموس مسلمین روانه جبهه های حق علیه باطل می شویم .تا این مزدوران صهیونیست آمریکایی را تا سر حد جان نابود کنیم وبیاری خدواند بزرگ جمهوری اسلامی را در سراسر کشورمان همه اسلامی ورهبر نیز فقط یکی که همان روح ا می باشد.همچنین به فرموده امام عزیزان اگر این جنگ بیست سال هم طول بکشد در مقابل آن ایستاده ایم ومقاومت می کنیم واز جنگ نیز هراسی وترسی نداریم وهمچنین از مرگ نیز ترس وهراسی ندارم ومن از امت شهید پرور وهمیشه در صحنه می خواهم که پشت جبهه را داشته باشند همان طور که ما در خارج کفار ومنافقین را می کوبیم شما نیز در داخل این منافقین وکوردلان امریکایی را نیست ونابود کنید تا آسیبی به مملکت ما نرسد وآیا آنهایی که از مرگ می ترسند فکر می کنند مرگ بسراغ آنها نخواهد آمد بهتر است عمرمان را با شهادت درراه الله تمام کنیم .واز مادر خود می خواهم که در مرگ من گریه وزاری نکنید وبجای گریه دیگران رادلداری نماید واگر گریه کنید دشمنان انقلاب خوشحال می شوند وسپس مادر تو هم مانند زینب وفاطمه الزهرا (س) رو سفید خواهی ماند.واز برادرخود می خواهم که مانند زین العابدین مواظب فرزندان من باشی ونگذارید که آسیبی به انها برسد واز همسر خود می خواهم که فرزندانم را سرپرستی نماید ونگذارید که گریه وزاری کنند واز همه شما التماس دعا بامید دیدار در کربلا وقدس عزیز . تمام اقوام وخویشاوندان وبرادران بسیج رایک به یک سلام برسانید .

مصاحبه

بسم رب الشهدا
مصاحبه با همسر شهید غلامعلی خدادادی:

آرزو داشت که شهید شود با آنکه فرزند کوچک داشت وراه شهادت طلبی و از مرگ ترس وهراسی نداشت .با نماز وبا ایمان ونماز شب می خواند وشب جمعه قرآن تلاوت می کرد با اینکه پنج کلاس نداشت ودر نماز جمعه شرکت وبچه ها را جمع می کرد وبا نماز جمعه می برد. در نماز جماعت مسجد محله کفشهایش را برده بودند وحتی با پای برهنه می آمد وبه کسی چیزی نمی گفت .آنها را راهنمایی واز جبهه تعریف می کرد یکبار در کردستان عملیات سنگین بود که در بیشه ای محاصره شدیم وخوابیدیم وشب دوم عراقیها عقب نشینی کردند وایست دادیم وبعد از گفتن یا صاحب الزمان وبا یک نارنجک تعدادی از عراقیها را به هلاکت رساندند وبعداز آن یک ترکش به ران پایش خورد وتوانستند فرار کنند ودر بیمارستان بستری شد.خبر شهادت مربوط به همسرش در سه شب قبل از خواب می بیند که شهید به رزمندگان برنج می داد حتی در خواب برادرش آمده بود که دندان مادرش افتاده ووقتی که آمدند از بنیاد شهید خبر دادند که شهید شده است .معمولا بسیار کمر شکن و سخت بود که همسری عزیز را از دست دادند وچون هدف خدا بود و امانتی بود که به خدا بر می گشت وخوشحال بودیم که در راه خدا شهید شده ولی از نظر همسر دلسوز وبسیار خوب ناراحت شدیم وبخاطر خدا صبر واستقامت کردیم بله تشییع جنازه بسیار سنگین از تیپ مهندسی وسپاه وبسیج وفرماندهان وحاج کارگر وهمه مردم محله شرکت داشتند . دوشب بعد از شهادتش ۴/۱۱/۱۳۶۳ بود که در گلزار شهدای دشتستان خاک سپرده شد .یک بار خواب دیدم که یک محیط بزرگ است که در آن امام زاده (مانند پیر ویغمبر ومقبره) است و سر سبز و گنبد دار وزیبا بود .گفتم اینجا کجاست گفت مسئول اینجا واین قسمت آب هستم وچهره بسیار زیبایی داشت .

خاطرات

بسم رب الشهدا

خاطره ای از روحانی مبارز حاج حسن علیزاده همرزم شهید غلامعلی خدادادی:

غلامعلی خدادادی در مقری که در کنار رود کارون واقع بود مستقر گردیده و برای عملیاتهای بازسازی دستگاههای سنگین مرتباً به خط اعزام و شروع به فعالیت می نمود و در عملیات موسیان دهلران پس از پایان یافتن عملیات و آزادسازی منطقه با اینکه مدت زیادی بود که در جبهه حضور داشت و از خانواده اش دور بود هر چه من از وی خواهش می کردم با من به مرخصی بیاید و سری به خانواده اش بنزد قبول نکرد و گفت اینجا بیشتر به من نیاز دارند مگر من چقدر زنده ام که باید برای خودم زندگی کنم. چرا قسمتی از عمری که خدا به من عطا فرموده در راه خداوند بزرگ خدمت نکنم؟ من می دانستم در جبهه به انتظار شهادت لحظه شماری می کند پس دیگر اصرار نورزیده و خودم به مرخصی آمدم در آخرین دیدارمان من که اصلاً انتظار دیدار وی را نداشتم با تعجب دیدم به دیدارم آمده من همان لحظه به نظرم رسید نسبت به روزهای گذشته تغییر فاحشی نموده یک حالت عجیبی داشت شاید بتوان گفت دلزدگی از این دنیای فانی بود گفتم حالا چه عجله آی هست ؟ گفت نه من فردا صبح عازم جبهه هستم انشاالله که خدا مرا قابل شهادت بداند پس دیگر نباید بدهی داشته باشم آن شب پس از پرداخت وجه مورد نظر رفت و صبح هعازم جبهه گردید مدتی بعد به ما خبر دادند وقتی که غلام علی خدادادی در کنار رود اروند جزیره مینو همراه با گروهی برای تعمیر یک دستگاه لودر به آنجا عزیمت می کردند ساعت ۵ بعد از ظهر سال ۱۳۶۳ بر اثر خمپاره ۱۲۰ دشمن بعثی که در کنار آن گروه منفجر گردید و ترکش به غلامعلی خدادادی اصابت نموده و به آرزویش رسید .

از تبار رئیس علی

سامانه جامع سرداران و دو هزار شهید استان بوشهر